



پای صحبت یک قهوه‌خانه‌دار قدیمی که از پیشه تاریخی همولایتی‌هایش در ارض اقدس می‌گوید

صرف جای وقلیان؛ یادگار آذربایجانی‌ها در مشهد



کمال خجندی «ناصر حسن پور» امسال شصت ساله شده و نزدیک به چهل سال از این سال‌ها را در کار کافه‌داری گذرانده است؛ در قهوه‌خانه آذربایجان. قهوه‌خانه او، میراث‌دار دو پیشه سنتی مشهد است: کافه‌داری و انگشترفروشی. قهوه‌خانه آذربایجان، پاتوق انگشترفروش‌هاست که معمولاً از سر شب می‌آیند و بساط انگشترها، رکاب‌ها و نگیں‌ها را پهن می‌کنند روی میزهای قهوه‌خانه. مشتری‌ها که بیایند، هم چایی خوردند و هم چرخی در بازار انگشتر زده‌اند. ناصر حسن پور و قهوه‌خانه آذربایجان حالا، هم بین کافه‌روها مشهور است و هم بین انگشتربازها.



حال و هوای یک کافه قدیمی در مشهد دهه ۷۰

شهر

شهریار NEWS.IR
شماره ۱۵
۳۰ فورین ۱۴۰۳
۰۱ شوال ۱۴۴۵
شماره ۲۲۶



تاریخ و هویت

تاریخ و هویت

مشهدیات

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت صدوسی و هفتم) سرگذشت شکل گرفتن مدارس علمیه مشهد (بخش هشتم)

مرضیه ترابی | در قسمت قبلی، بحث درباره تاریخ شکل گرفتن مدارس علمیه در مشهد تا اواسط دوره تیموری را بی‌گرفتیم و به ساخت مدرسه «پریزاد» و «دوره» اشاره کردیم؛ دو مدرسه‌ای که خوشبختانه از تخریب بزرگ سال ۱۳۵۴ جان به در بردند و امروز همچنان نما و ساختار آن‌ها را می‌توانیم ارزیابی کنیم. این دو مدرسه علمیه، در واقع نمونه‌های در دسترس از مدارسی هستند که در دوره تیموری ساخته شدند. مدرسه «دودر» که به مدرسه «یوسفیه» و «شاهرخیه» نیز شهرت دارد، براساس کتیبه ورودی‌اش، در سال ۸۴۳ هجری قمری ساخته شده است. بانی مدرسه نیز «عبّاس‌الدین یوسف خواجه بهادر»، از امرای دوره تیموری و معاصر با شاهرخ، فرزند تیمورلنگ است. در زیر یکی از دو گنبد مدرسه، مقبره بانی آن قرار دارد که طبق گزارش مرحوم عزیزا... عطاردی در جلد دوم کتاب ارزشمند «فرهنگ خراسان»، سال درگذشت وی بر روی سنگ قبر به جامانده، ۸۶۶ قمری ثبت شده است. ساختار معماری مدرسه دودر را می‌توان در مدرسه پریزاد نیز مشاهده کرد؛ ایوان‌های بزرگی که محل «مَدْرَس» هستند و حجره‌هایی که برای سکونت طلاب در دو طبقه ساخته شده‌اند. این الگوی معماری، ظاهراً در ادوار بعد نیز برای ساخت مدارس علمیه در نظر گرفته شده است؛ چنان‌که می‌توان آن را به صورت گسترده‌تر و با تزیینات و وسعت بیشتر، در مدارس باقی‌مانده از عصر صفوی، مانند «مدرسه خیرات‌خان» نیز مشاهده کرد. نکته دیگر درباره وضعیت مدارس علمیه مشهد در دوره تیموری، شتاب روزافزون ساخت آن‌هاست و هرچند اطلاعات دقیقی درباره تعداد این مدارس نداریم و کشف چنین اطلاعاتی، نیازمند بررسی دقیق اسناد به‌جامانده است. می‌توان شواهدی یافت که خبر از وضعیت ساخت مدارس علمیه در مشهد این دوره می‌دهد؛ به عنوان نمونه، گزارش تصویری «ذوالفقارخان مهندس» در نقشه ترسیم‌ی وی از حرم رضوی و اطراف آن در سال ۱۲۸۴ قمری (۱۲۴۶ خورشیدی)، می‌تواند شاهد مناسبی برای نمایش تاریخ توسعه مورد بحث ما باشد. ذوالفقارخان در نقشه خود در فضای شمالی صحن عتیق، این جمله را به رشته تحریر درآورده است: «این جانب صحن عتیق از مدارس اهل سنت بوده که مرحوم شاه‌عباس بر صحن افزود». وی در فضای جنوبی صحن نیز این جمله را آورده است: «این جانب صحن از بناهای امیرعلیشیر[نوائی]، وزیر سلطان حسین بایقراست». البته تردیدی نداریم که هر دو فضا، دچار تغییرات اساسی شده‌اند و از جانب جنوبی صحن، احتمالاً به جز ایوان که کتیبه دوره تیموری دارد، بقیه مربوط به دوره صفویه و اعصار بعد از آن است. اما از تلفیق این دو جمله می‌توان دریافت که اولا مدارس علمیه بی‌شماری در فضای شمالی صحن عتیق امروزی وجود داشته است. ثانیاً، به احتمال زیاد بخش مهمی از این مدارس در دوره حکومت سلطان حسین بایقرا، آخرین امیر مقتدر تیموری، بنا شده است و ثالثاً، به نظر می‌رسد که علاوه بر فضای شمالی صحن عتیق، مدارس علمیه در گستره‌ای بسیار وسیع، فضای داخلی محدوده آن زمان شهر مشهد را شامل می‌شده و طبعاً موقوفات ارزشمندی نیز برای اداره آن‌ها وقف شده‌است. می‌دانیم که در این دوره، امیرعلیشیر نوائی، وزیر خردمند سلطان حسین، ارادت فراوانی به دامن‌الحجج^۱ داشت و همین ارادت، اسباب توسعه فضای حرم رضوی و افزایش شتاب فعالیت‌های عمرانی در مشهد را فراهم می‌کرد. اتفاقی که به رونق ساخت مدارس علمیه در مشهد انجامید.

ادامه دارد.....



سرمایه‌داران مشهد به خود آیند و پند بگیرند!

طوبی اردلان | متن زیر شکایت‌نامه یک پزشک است که آن را برای روزنامه آزادی فرستاده و این جریده هم نامه را در ۲۷ شهریور ۱۳۲۵ خورشیدی چاپ و منتشر کرده است. این پزشک که با نام اختصاری (دکتر س. ر) معرفی شده، در نامه خود گفته است که سرمایه‌داران دیگر شهرها نظیر شیراز و اصفهان در حال ساخت بیمارستان و درمانگاه برای فقرا هستند، اما در مشهد یک فرد ثروتمند که رعیت و زیردستانش به بیماری تیفوس و تب راجعه مبتلا شده بودند، حاضر نشده است حتی هزینه مداوای آنان را بپردازد. بدتر اینکه یک سرمایه‌دار اصفهانی وقتی به مشهد آمده وضعیت بد قبرستان عمومی شهر را دیده، تصمیم گرفته است زمین کنار آن را بخرد و به قبرستان مشهد سروسامانی بدهد، اما مالک آن زمین را به موضوع از قلمبرداشته، قیمت زمینش را افزایش داده است؛ همین است که شکایت‌نامه این پزشک با موضوع «سرمایه‌داران مشهد به خود آیند و پند بگیرند» منتشر شده است. متن نامه چنین است: «در تهران یک نفر به هزینه شخصی، مشغول ساختمان بیمارستان یکصد تخت‌خوابی است. در شیراز یک نفر به هزینه شخصی، درمانگاهی دایر نموده و تمام هزینه جاری آن را هم از جیب شخصی می‌پردازد و اخیراً به همت چند نفر دیگر از مردم آنجا ساختمانی برای مدرسه طب شروع شده که قریب به اتمام است. در بیمارستان یکصد تخت‌خوابی شهرداری شیراز در حدود سی تخت‌خواب را چند نفر از اهالی آنجا تقبل و عهددار شده‌اند. در اصفهان یک نفر، زایشگاهی پنجاه تخت‌خوابی مجهز و کامل ساخته، وسایل آنجا را به بهترین طرز به پول شخصی تهیه نموده، هزینه جاری آن را هم می‌پردازد و یک نفر دیگر بیمارستانی سی تخت‌خوابی و یک درمانگاه تأسیس نموده، مخارج آن را هم می‌دهد. یک نفر اصفهانی دیگر که چند سال قبل برای زیارت به مشهد مشرف شده بود، وقتی وضعیت اسفناک و غیرممکنی قبرستان این شهر را دید، حاضر شد مبلغ معتدبایی از جیب شخصی بپردازد و زمین مناسبی برای این عمل خریده، وقف نماید. پس از مطالعاتی که در شهرداری شد، اراضی شرقی مشهد واقع در مجاورت موضوع را قلمبرداشت برای ایجاد قبرستان، مناسب تشخیص داده شد ولی صاحب این زمین همین که فهمید پیروپولی ممکن است تلکه شود، قیمت اراضی را به قدری بالا برد که شنیدیم آن خیرخواه اصفهانی، بالاخره منصرف شد و این مالک طمعکار اخیراً دامن همت به کمر زده که در بیمارستان شاهرضا را هم ببندد. خدا خیرش دهد! (به کنایه گفته شده است). یک نفر دیگر از متمولین مشهد در چند ماه قبل که تب راجعه و تیفوس شدت داشت، دامن همت به کمر زد و عده‌ای از بیماران را به بیمارستان منتصریه برد و داوطلب شد که هزینه بیمارستانی آن‌ها را از جیب شخصی بپردازد و البته کمک کوچکی بود، ولی حاکی از حسن نیتی تلقی می‌شد اما متأسفانه پس از اینکه بیماران مرخص شدند، مؤمن متمول که عواید سالیانه‌اش سر به فلک می‌زد، از پرداخت هزینه بیمارستان خودداری نمود، تاکنون هم دیناری نداده است. بعداً به قراری که شنیدیم، این بیماران گویا از زارعین همین آقا بوده‌اند. همین شخص در مجلس اظهار داشته بود که وزیرت اطبا در ایران، خیلی زیاد است و دکترها مردمی بی‌انصاف هستند. خداوند به این اشخاص انصاف بدهد!»

● حال‌وهوای کافه‌های قدیم مشهد چگونه بود؟
قدیم کافه‌ها رونق بیشتری داشت؛ هرچایی، هر صنفی، هر دارودسته‌ای کافه‌ای داشت که پاتوق همان آدم‌ها بود. همه کافه‌ها هم جایی بنا می‌شد که آدم‌ها بتوانند بیایند و همدیگر را ببینند و حال‌واحوالی از یکدیگر بپرسند.
قدیم، نه‌آن قدر قدیم، تا همین سال‌هایی که من یادم می‌آید، در خیلی از کافه‌ها، نقل (قصه و روایت) هم می‌گفتند. درویش حاج خلیل اخلیل مرندی) بود و درویش حاج علی. این‌ها در کافه خودمان نقلی می‌کردند. حالا حاج خلیل فوت کرده است. خدا رحمتش کند! فیلمش را دارم که در کافه ما، دو ساعت نقل می‌گفت. بیشتر هم داستان‌های شاهنامه و داستان‌های دیگر را روایت می‌کرد. قدیم‌ترها پرده داشتند و هرگوشه پرده‌شان، نقلی داشت.
تازه فقط نقل نبود، عزاداری‌هایی می‌شد که بیابویی؛ عزاداری که می‌شد، دیگر قلیان تعطیل بود. به حرمت نام حضرت سیدالشهدا^۱، کسی لب به قلیان نمی‌زد. کسی رفت و آمد نمی‌کرد، کسی حرف نمی‌زد. گاهی یک ساعت در کافه عزاداری می‌کردیم. همه نقل‌ها آخرش می‌رسید به حضرت ابوالفضل العباس^۲.
همین کافه خودمان تا قبل از آنکه قلیان را ممنوع کنند و کار ما از سکه بیفتد، وقتی آن طرف خیابان، در طبقه همکف بودیم، آنجا درویش می‌آمد و نقل می‌گفت. حضورش، مشتری جمع‌کن بود و برای ما صرف می‌کرد و پولی هم توی جیب درویش می‌گذاشتیم، اما بعد که بازار کافه‌ها بی‌رونق شد، نقل گفتن هم تعطیل شد.

● چرا بی‌رونق؟
خب کار کافه، قاعده خودش را دارد. الان در کافه‌ها قلیان دادن ممنوع است. حالا ممکن است مخاطبان شما بگویند خب، معلوم است که نباید قلیان بدهند، اما واقعیت این است که این مسائل، این طوری حل نمی‌شود. الان چندسال است که برای قلیان سختگیری می‌کنند؟ آمار بگیرید ببینید موفق بوده‌اند؟ این‌ها عادت‌های مردم است. یک عمر این طوری بوده‌اند، نمی‌شود به یک باره با یک خط قانون وضع کردن، عوض بشوند. قلیان از قدیم‌ها در دربار پادشاهان بوده است. در خانه رعیت هم بوده است. این سنت این مردم است. شما جلویش را بگیرید، چه می‌شود؟ این می‌شود که تنباکویی که در همین مملکت کشت می‌شود، می‌رود کنار و به جایش تنباکوی میوه‌ها که همه می‌دانند شیمیایی است، از کشورهای عربی وارد می‌شود. این طوری شما، هم نتوانسته‌ای جلوی قلیان را بگیرید، هم به شغل کافه‌داری آسیب زده‌ای و هم پول ریخته‌ای به جیب غیرایرانی‌ها، بماند که قلیان‌ها حالا رفته توی زیرزمین‌ها، پشت درهای بسته، با هزار فساد دیگر. خب، این جلوی چشم بود. بهتر نبود؟
من همان موقع هم بارها گفتم و کافه‌دارهای دیگر هم گفتند، گفتیم آقا! بیایید شغل کافه‌داری را دو قسمت کنید، کافه‌های جوان‌پسندی که نسل جوان آنجا رفت و آمد می‌کنند، خانم‌ها رفت و آمد می‌کنند و قهوه‌خانه‌های سنتی قدیم. توی این قهوه‌خانه‌ها آدم‌هایی رفت و آمد می‌کنند که از سن جوانی رد شده‌اند. خب، این‌ها را آزاد بگذارید که اگر خواستند، قلیان سفارش بدهند؛ همان قلیان سنتی خودمان را. این‌ها که دیگر جوان‌های چشم‌وگوش‌بسته نیستند.



نگین محمد صحرانی، شهروار

● قصه قهوه‌خانه آذربایجان از کجا شروع می‌شود؟
قصه‌اش به اواخر سال ۶۵ برمی‌گردد که من آدم مشهد، من پناهنده امام رضا^۳ هستم. در جبهه بودم که نذر کردم بیایم مشهد. آنجا خیلی با حضرت درد دل می‌کردیم. من در همان عوالم خودم به حضرت می‌گفتم اگر نماندم و شهید شدم، شما بیایید و دستگیرم باشید، اما اگر ماندم، من می‌آیم و پناهنده شما می‌شوم. اواخر سال ۶۵ بود که از جبهه برگشتم. ۲۲ سال داشتم. گفتم و قتش است که به قولم عمل کنم. من آذری‌ام، بچه مرند. از خانواده‌ام در مرند خدا حافظی کردم و تک و تنها آمدم مشهد. اما دلم قرص بود. می‌دانستم که دارم پناهنده حضرت می‌شوم و آقا، هوای غریب‌ها را دارد و من هم که غریب بودم. آدمم در بازارچه «حاج آقاچان»، کافه باز کردم. آنجا پاساژی بود به نام «هدایت». در همان پاساژ مغازه گرفتم و به کافه تبدیلش کردم. اسمش را هم گذاشتم «آذربایجان». از همان موقع تا الان کافه آذربایجان، چراغش روشن بوده است؛ البته چندباری جا عوض کرده‌ایم، اما هر جا بوده‌ایم، اسمش همین بوده است تقریباً بیست سال در همان بازارچه بودیم. سال ۸۵ آنجا را خراب کردند. ما هم آمدیم همین «مقدم طبرسی». اول آن طرف خیابان بودیم. چند سالی آنجا بودیم. اجاره‌ها که زیاد شد، دیگر آمدیم این زیرزمین. الان ده، دوازده سال است که اینجا هستیم. حالا من از قدیمی‌ترین کافه‌چي‌های مشهد هستم.

● کافه‌های قدیم مشهد، چه کافه‌هایی بودند؟
من درباره خیلی قدیم‌ها که نمی‌توانم حرفی بزنم، اما از همان سال ۶۰ که آمدم، همه آدم‌های این کار را می‌شناسم. آن موقع‌ها در مشهد به خصوص اطراف حرم، کافه خیلی بود. از قدیمی‌های کافه‌داری آن قدری که من یادم می‌آید، «اسماعیل سربابی» بود و «اصغر کیهان». این‌ها ترک بودند. «کافه هزارستان» هم بود و «جنت»، آن کافه هم از قدیمی‌هاست. «حاج احمد پدرسالار» هم بود در حاشیه طبرسی، «مجید الفت» هم همان جاها کافه داشت که تبریزی بود. «میر محمود» هم بود. او هم در همان بازارچه حاج آقاچان، کافه‌داری می‌کرد. کافه‌اش، دیواربه دیوار باغ رضوان بود.

● خب، چرا همه این‌ها آذری هستند؟ سربابی و مرندی و تبریزی؟
کافه و کافه‌داری در آذربایجان خیلی رونق دارد. آنجا از هر چهار نفر، یکی شان حتما کافه می‌زند. این اخلاق آذربایجانی‌هاست. هر جا هم که رفته‌اند، همین اخلاق را با خودشان برده‌اند، در مشهد هم که آذربایجانی‌ها کم نیستند. لابد به همین دلیل است که بیشتر کافه‌های قدیم مشهد، دست آذربایجانی‌ها بوده است؛ البته خود مشهدی‌ها هم از همان قدیم کافه‌داری می‌کردند، اما این طوری بود که در کافه‌های آذربایجانی بیشتر چایی می‌دادند و قلیان، یعنی کافه‌هایشان «چایخانه» بود دراصل. در عوض کافه‌هایی که مشهدی‌ها داشتند، «دیزی سرا» بود، یعنی مردم می‌آمدند آنجا که دیزی بخورند.

قدیم، در مشهد قلیان‌ها چوبی بود. حتی همان ته قلیان هم چوبی بود. آذربایجانی‌ها که آمدند، به مشهدی‌ها یاد دادند که ته قلیان را از فلز بسازند. از آن موقع دیگر، قلیان فلزی و شیشه‌ای در مشهد رواج پیدا کرد؛ چون این قلیان‌ها بهداشت‌بهتری داشتند و بهتر می‌شد آن‌ها را شست.